

مرتضی سرهنگی برای کتاب «قاسم» برندهٔ جایزه جلال شد

راوی جلال ایران



محمدحسین سلطانی خبرنگار گروه فرهنگ

این چند عبارت، خط پنجم صفحه ۳۱۵ قاسم است: «اولین بار است که به این جمله اعتراف می‌کنم؛ هرگز نمی‌خواستم نظامی شوم، هرگز از درجه گرفتن خوشم نمی‌آمد. من کلمه قاسم را که از دهان پاک آن بسیجی پاسدار شهید بر می‌خاست، با هیچ منصبی عوض نمی‌کنم. دوست داشتم و دارم قاسم بدون پسوند یا پیشوندی باشم. لذا وصیت کردم روی قلم فقط بنویسید سرباز قاسم؛ آن هم نه قاسم سلیمانی که کنده‌گویی است و بار خورجین را سنگین می‌کند.» این جملات از نامه سلیمانی بیرون آمده. از نامه به دخترش فاطمه، مرتضی سرهنگی هم عیناً تمام‌نامه را لا به بالی خطوط قاسم می‌آورد. بدون کم کردن حتی یک نقطه، سرهنگی می‌توانست همین را بیاورد در ابتدای قاسم، کما اینکه ما هم چنین کردیم. سرهنگی می‌توانست در ابتدای کتابی که اول‌شخص نوشته شده، جملاتی از خود سلیمانی بیاورد، اصلاً می‌توانست اول‌شخص نویسد. می‌شد مثل خیلی‌ها روایتش را سوم‌شخص کند. احتمالاً اگر سرسرهنگی همان کار را می‌کرد هم باز جایزه می‌گرفت، او پیش از این‌ها نشان داده که چم‌وخم هر طور روایتی را می‌داند؛ اما مرتضی سرهنگی در قاسم، خمیر نامه‌ها را، مصاحبه‌ها و خرده‌قصه‌ها را به هم رز می‌دهد. آن‌قدر می‌فشد و از هم باز می‌کند تا یکدست شوند. سرهنگی به همراه نویسندگان‌ش، خود را پنهان می‌کند. بیرون می‌اندازد. کنار می‌زند. دستش را از خمیر روایت می‌برد. در زمانه‌ای که نویسندگان جوان و ناخته‌تر دانماً در متن‌ها خودی نشان می‌دهند و مثل ما دستشان به خوداظهاری هرز می‌رود، قاسم آمده است که به همه درس بدهد. در هیچ جای از کتاب قاسم شما احساس نمی‌کنید پشت این کتاب سه نفر آدم نشسته‌اند و دارند قصه می‌نویسند. شما احساس نمی‌کنید یکی از نویسنده‌ها زن باشد و دارد اول‌شخص سلیمانی را روایت می‌کند. سرسرهنگی از کثرت به وحدت می‌رسد، آدم‌ها و خودش را غرق در یک شخصیت می‌کند. منطق سلیمانی را کشف می‌کند. اینکه چطور کلمات را کنار هم قرار می‌داده و احتمالاً در خلوتش چطور به زندگی نگاه می‌کرده. سلیمانی در قاسم معلوم می‌شود که چطور مردی بوده؟ چطور پدری بود؟ چطور خواهر و برادری بوده؟ چطور فرزندی بوده؟ سرهنگی ۶۰۰ صفحه وقت می‌گذارد و مردی را روایت می‌کند که نه فقط شهید سلیمانی، نه فقط حاج قاسم، بلکه همه این‌ها با هم بود، پس چه بهتر، به جای آنکه صفت‌ها او را شرح بدهند خود قاسم از خودش بگوید.

فقط پاسدار می‌تواند از پاسدار بنویسد

«دختر عزیزم، شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می‌کنید. چه کنم برای آن دختر بی‌پناهی که هیچ فریادرسی ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز... که هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده است؟ پس شما

دربارهٔ محسن چاوشی و ایستادنش مقابل مردم‌ستیزان

علی‌علی تو تمام منی



عاطفه جعفری دبیر گروه فرهنگ

انتشار آهنگ «یا مولا» با صدای محسن چاوشی در روز ولادت حضرت علی(ع)، بیش از آنکه صرفاً یک رویداد موسیقایی باشد، کنشی معنادار در نسبت میان موسیقی، باور و ارادت بود. انتخاب یک ملودی شناخته‌شده و محبوب و نشان‌دن کلماتی تازه بر آن، تصمیمی ساده به نظر می‌رسد، اما چاوشی ثابت کرده این‌سادگی ظاهری معمولاً حامل لایه‌های عمیق‌تری هم است. او بار دیگر نشان داد که چگونه می‌توان بدون شعار، بدون اغراق و بدون ورود به فضای مرسوم مداحی یا موسیقی آئینی رسمی، ارادت خود به امیرالمؤمنین علی(ع) را در قالب یک قطعه موسیقایی مردمی و معاصر بیان کرد.

ملودی «یا مولا» دنگ تلم اوده» بیش‌تر در حافظه شنیداری مخاطب جا افتاده بود؛ ملودی‌ای احساسی، اندوه‌بار و درعین‌حال صمیمی که ظرفیت بالایی برای بیان دل‌تنگی و فقدان دارد. چاوشی دقیقاً از همین ظرفیت استفاده کرده است. او به‌جای آنکه به سرع شکوه حماسی یا بیان مستقیم فضائل برود، مسیر دل‌تنگی را انتخاب می‌کند؛ دل‌تنگی‌ای که نه فقط شخصی، بلکه تاریخی و جمعی است. این انتخاب، ترانه را به تجربه‌ای مشترک میان خواننده و مخاطب بدل می‌کند؛ تجربه‌ای که ریشه در عشق و فقدان دارد.

از منظر شعری، آنچه در این قطعه اهمیت دارد، نحوه اتصال مفاهیم عاشقانه و ایمانی است. چاوشی در سال‌های اخیر بارها نشان داده که علاقه‌مند به حرکت روی ریز میان عشق زمینی و عشق قدسی است. در «یا مولا»، این مرز به شکلی ظریف محو می‌شود. دل‌تنگی، دیگر فقط دل‌تنگی یک انسان برای انسان دیگر نیست؛ بلکه شوق دیدار، تمنای عدالت و حسرت نبودن مرجع حق و حقیقت در جهان امروز است.

امیرالمؤمنین(ع) در این روایت، نه یک شخصیت تاریخی دوردست، بلکه پناهی عاطفی و معنوی است.

انتشار این قطعه هم‌زمان با روز ولادت امیرالمؤمنین، فرصتی معنادار برای پیوند موسیقی و مناسبت مذهبی فراهم می‌کند. ولادت حضرت علی(ع) در سنت‌شعری، یادآور تولد شخصیتی است که عدالت، معنویت و انسانیت در فرهنگ اسلامی با

با علی(ع) باش و پادشاهی کن



امیران عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

موسیقی و سینما اگر باری از دوش برندارند به چه چار می‌آیند؟ آن‌ها که با هنر سربوکار دارند نگاه کارکردگرایانه به این مقوله را نمی‌پسندند، درحالی‌که دوستان غربی‌شان در زمینه استفاده ابزاری از این مفهوم ید طولایی دارند. کافی است به سینما، موسیقی و حتی هنرهای تجسمی صنعتی‌شده در این روزگار نگاهی بیندازید تا باطن حرف پوچ این جماعت برای‌تان روشن شود. سینمای آرت‌هاوس و روشنفکری اروپا و آمریکا در نقطه‌ای کاملاً حاشیه‌ای تعریف می‌شوند و دیگر تاب رقابت با امپراتوری هالیوود با تمام جوانب بازاری‌اش را ندارند. وضع در مورد



می‌کنم آن دختر هراسان‌ن‌تویی، ترجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سر بریده شدن است، حسینم و رضایم است، از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم، بی‌خیال باشم، تاجر باشم؟ نه، من نمی‌توانم این‌گونه زندگی بکنم.»

بسیاری برای آنکه شهدا را روایت کنند، آن‌ها را چندپاره می‌کنند. کمااینکه جلال را چندپاره کردند، کمااینکه سلیمانی را چندپاره می‌کنند و هر کسی تکه‌ای از آن را روایت کرده و همان تکه را سر دست می‌گیرند و به همه می‌گوید، این همان مظهر کلمه مقدسی‌ست که سر کوجه‌ها و خیابان‌هایتان اسمش را می‌بینید. در این قسم نگاه‌ها مفاهیم را می‌اندازند روی خط تولید و ازشان زیراکس می‌گیرند. زیراکس بیرون آمده از شهید را هم پارهماره می‌کنند و سر و قتش از کشو آن تکه مطلوب را بیرون می‌آورند و سر دست می‌گیرند. قاسم مرتضی سرهنگی این کار را نمی‌کند. شهید را چندپاره نمی‌کند. قصه شهید را از جایی روایت می‌کند و نقطه‌ای که اگر سلیمانی حالا هم بود همان بخش‌هایی از زندگی را روایت می‌کرد. سرهنگی سلیمانی و دست‌خوش را زیر زیراکس نمی‌اندازد؛ چون از اساس شهید و این کلمه مقدس بیش از آنکه یک کلمه باشد، یک آدم است. آدم‌ها هم قصه دارند و سوه نگه. ایدئولوژی نیستند که بشود رویشان شیفت پارادایم داد. سرهنگی دنبال تکرار کلیشه شهید در قاسم نیست. او تنها خودش را سیرده به روایت تا قصه شهادت را نتجیه بدهد، نه اینکه شهادت خودش را ببندازد در کاسه قصه و کلیشه بسازد. همین جاست

که سرهنگی و سلیمانی هم‌نظر و همراه می‌شوند. همین جاست که نظرگاه‌ها حتی می‌تواند با یک شهید یکی شود.

وقتی جایزه جلال شأن پیدا می‌کند

در میان دل‌نوشته‌هایمان از قاسم و سرهنگی بد نیست به خبر روزهای اخیر هم گریزی بزنیم. منطقی‌ترین اتفاق چند سال اخیر جایزه جلال اتفاق افتاده و آن‌ها قاسم و مرتضی سرهنگی را برنده جایزه بهترین مستندنگاری کردند. اتفاقی که به نظر می‌رسد؛ جایزه جلال را پس از چندین سال رکود به رونقی می‌رساند. جایزه‌ای که سال‌ها به‌خاطر انتخاب‌نکردن‌ها و انتخاب‌های بحث‌برانگیز مورد نقد اهالی فرهنگ قرار گرفته بود و بحث‌های بسیاری را با خود به همراه داشت. حاصل آن بحث‌ها شد کم‌اهمیت شدن مهم‌ترین جایزه ادبی کشور و به حاشیه رفتنش. جایزه‌ای که تا همین چند سال قبل می‌توانست روی انتخاب مردم جلوی قفسه‌ها اثر بگذارد چندسالی از انتخاب مردم کنار رفته بود. بااین‌همه، جلال امسال نوید جایزه‌ای متفاوت می‌دهد هرچند هم اکنون هم با مسئله پرهیز از انتخاب‌کردن روبرو است و مشخص نیست اگر کاندیدا برای یک بخش معرفی می‌شود، چرا نباید برنده‌ای هم داشته باشد. در جلال امسال، «المس» نوشته محمدرضا کاتب از نشر نیماژ، به‌عنوان بهترین کتاب بخش رمان‌ها و داستانی انتخاب می‌شود و در بخش داستان کوتاه، «من این بطوطه هستم» نوشته خسرو عباسی خودلان از انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری هنرمندان مشرق زمین انتخاب می‌شود. در این بین انتخاب لمس به‌عنوان رمانی پلیسی و مدرن، نشان می‌دهد جلال سعی دارد از قصه‌های تکراری رمان‌های ایرانی کمی فاصله بگیرد. کاتب در این رمان سعی کرده روایتی از سرگشتگی انسان‌ها را در قصه‌ای پلیسی بیاورد. «من این بطوطه هستم» هم روایت سرگشتگی انسان‌هاست فقط در شکل و شمایل دیگری که خط و ربط به ادبیات کلاسیک ایران پیدا می‌کند. دیگر برگزیده جلال یعنی بهترین داستان کوتاه اول «گاهی به قبرها هم نگاه کن» نوشته عباس عظیمی از نشر چشمه است که درباره زیست مهاجران افغانستانی است و از این حیث داستانی اجتماعی محسوب می‌شود. در بخش‌های جنایی جلال هم مهدی فروتن و ویراستار رمان «ژنرال» نوشته زهرا گودرزی از نشر چشمه جایزه بهترین ویراستاری و جایزه بخش ماه مجلس که به کتاب‌های با موضوع پیامبر(ص) اختصاص پیدا کرده به کتاب «قربان زپران» اثر امیرحسین روح‌نیا اهدا شد. البته جایزه جلال امسال هم در بخش نقد ادبی از اساس کاندیدایی اعلام نکرد و در بخش بهترین رمان و داستان بلند اول هم در بین کاندیداهای اعلام شده، هیچ‌رمانی را به‌عنوان برنده اعلام نکرد. اتفاقی که به نظر می‌رسد در این جایزه بدل به یک رسم شده است. با توجه به مجموعه این انتخاب‌ها می‌توان گفت در جایزه جلال امسال تنها کتابی که منطقاً و دقیقاً خط و ربطی به نام جلال دارد، قاسم مرتضی سرهنگی است. کتابی که در ۶۰۰ صفحه یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی و نظامی تاریخ ایران را بازتعریف کرد و روایت دقیق‌تر از او به مخاطبان رساند.

حاشیه‌هایی که به متن نرسیدند

انتشار «یا مولا» مثل بسیاری از آثار محسن چاوشی، بی‌حاشیه نماند. هم‌زمان با موج استقبال از قطعه، در فضای مجازی صداهایی بلند شد که نه از جنس نقد موسیقایی بود و نه حتی گفت‌وگوی فرهنگی. گروهی با ادبیاتی تند و توهین‌آمیز، اصل خوانده‌شدن چنین ترانه‌ای را زیر سؤال بردند و از چاوشی پرسیدند «چرا» این اثر را خوانده است؟ پرسشی که بیش از آنکه دغدغه هنر یا باور باشد، نشان‌دهنده ناتوانی در تحمل انتخاب شخصی یک هنرمند بود. این حاشیه‌ها اما به همین جا ختم نشد. برخی تلاش کردند «یا مولا» را به قطعه «علاج» پیوند بزنند؛ اثری که چاوشی در مقطع جنگ ۱۲ روزه با نگاهی صریح خوانده بود. در این روایت‌های شتاب‌زده، دو اثر با زمینه‌ها و زمان‌های متفاوت، به شکلی تقلیل‌گرایانه کنار هم قرار گرفتند تا از آن‌ها یک «موضع‌گیری سیاسی یا ایدئولوژیک یک‌دست» استخراج شود. حال آنکه چنین نگاهی بیش از آنکه از شناخت کارنامه چاوشی بیاید، حاصل خوانشی سطحی از هنر است. نکته مهم اینجاست که محسن چاوشی سال‌هاست نسبت خود را با حاشیه‌ها مشخص کرده است. او نه اهل پاسخ‌گویی‌های هیجانی است، نه وارد جدل‌های مجازی می‌شود و نه آثارش را با توضیح و توجیه همراه می‌کند. برای چاوشی، خود اثر حرف می‌زند. «علاج» در زمان خود واکنشی انسانی و ملی به یک وضعیت جنگی بود و «یا مولا» بیان ارادتی شخصی و اعتقادی؛ دو قطعه مستقل که هر کدام از یک احساس صادقانه آمده‌اند، نه از محاسبه واکنش‌ها.

در واقع آنچه برای چاوشی اولویت دارد، نه رضایت همگانی است و نه پرهیز از سوءبرداشت‌ها؛ بلکه وفاداری به مسیر هنری خودش است. او بارها نشان داده که حاضر نیست انتخاب‌هایش را با ذائقه‌های متغیر فضای مجازی تنظیم کند. شاید همین بی‌اعتنایی به حواشی است که آثارش را ماندگار کرده؛ آثاری که در زمان خود بحث‌برانگیز می‌شوند، اما در گذر زمان، بیشتر به‌خاطر صداقتشان به یاد می‌مانند.

در نهایت، حاشیه‌ها می‌آیند و می‌روند، اما آنچه باقی می‌ماند، خود اثر است. چاوشی کارش را می‌کند؛ بی‌سروصدای، بی‌پنایه و بی‌آنکه اجازه دهد هیاهو، مسیر موسیقی‌اش را تغییر دهد. شاید همین سکوت آگاهانه، صریح‌ترین پاسخ او به تمام حاشیه‌ها باشد.

رد زدن بر خواش و تمنای نظام ادراک‌سناز رسانه‌های ریز و درشت صنعت مخالف خوان ممکن است فرصت اعضای قراردادهای بزرگ مالی را از چاوشی و امثال وی سلب کند؛ اما نومه آخرتش را از کار نیک پُر می‌کند و رستگارش می‌سازد. در چنین برهه‌های تاریخی است که مسیر حق و باطل به روشنی روز از یکدیگر متمایز می‌شوند و تصویر درستی از خیر و شر می‌سازند. از منظر راهبردی نیز، تأثیر کار محسن چاوشی به‌هیچ‌وجه قابل مقایسه با نهادهای ریز و درشت در مواجهه با خصم آمریکایی – اسرائیلی نیست. او در زمان جنگ تحمیلی ۲۱ روزه با قطعه «علاج» نشان داد که به وکست لزوم و بدون نیاز به آیین‌نامه و بخشنامه در خط مقدم فرهنگی ایران حاضر می‌شود و نمایندگی تمام دلسوزان این ملک را در دفاع از کشور به‌عهده می‌گیرد.

انتشار ترانه جدید «محسن چاوشی» با نام «یا مولا» از سوی دیگر یک اتفاق عادی نیست که بتوان به‌سادگی از کنارش عبور کرد. «امام علی(ع)» ندای حق و عدالت است و چاوشی با دست گذاشتن روی این مهم کار مهمی را به سرانجام رساند. یکی از نشانه‌های آخر الزمان این است که نقاب‌ها از چهره افراد می‌افتد و صف‌بندی‌ها میان حق و باطل مشخص می‌شود؛ اما یک مورد دیگر نیز در این رابطه وجود دارد که آن هزین‌دار بودن پیروی از خط امام و رسول خداست. آن‌ها که مثل محسن چاوشی بی‌می از سنگ‌پرانی اغیار ندارند در مسیر درست به پیش می‌روند و بنده مخلص خدا و اهل‌بیتش می‌شوند و آن‌ها که برای «دیگری» – و نه خدا – زندگی می‌کنند از ترس قضاوت‌های نادرست و ناآگاهانه توده با مسیر باد همراه می‌شوند. در این میان هرچند دست



نام او گره خورده است. چاوشی در «یا مولا» با حفظ حال‌وهوای احساسی ملودی، نگاه شخصی خود را به این مناسبت بیان می‌کند و از مسیری آرام و درونی، ارتباطی صمیمانه میان مخاطب و این معنا برقرار می‌سازد. همین رویکرد است که قطعه را از یک اثر صرفاً مناسبتی فراتر می‌برد و به آن بُعدی انسانی و تأمل‌برانگیز می‌دهد. محسن چاوشی بارها نسبت خود را به مفاهیم دینی و آیینی تعریف کرده است؛ از قطعاتی با حال‌وهوای عرفانی گرفته تا آثاری که مستقیم به انتم اظهار ارجاع دارند. اما ویژگی ثابت این آثار، پرهیز از کلیشه و زبان تکراری است. او نه در قامت مداح ظاهر می‌شود و نه در جایگاه واعظ، چاوشی،

روایتگر احساسی است که از دل باور شخصی می‌آید و همین صداقت، مهم‌ترین عامل ارتباط مخاطب با آثار اوست. نکته مهم دیگر، نسبت این ترانه با مخاطب امروز است. در روزگاری که بخشی از موسیقی مذهبی از مخاطب عام فاصله گرفته و بخشی از موسیقی پاپ از معنا تهی شده، «یا مولا» تلاشی است برای پرکردن این شکاف. چاوشی

موسیقی از این بهتر نیست و مخاطبان و شنوندگان کمتر وقع و اهمیتی برای هنر قائلند. پس در شرایطی که طرفداران غربگرایان مدام از عبارت «هنر برای هنر» در داخل مرزهای ایران دم می‌زنند؛ اما واقعیت در جهان پیرامون ما چیز دیگری می‌گوید. هنر یک مفهوم بوک و توخالی نیست که بیرون از جنبه‌های تماتیک خود معنا پیدا کند و کسی که دارد در جهان چندقطبی شده کنونی دم از رسالت هنر برای هنر می‌زند، اگر انسان عاقل و بالغی باشد باید به نیش شک کرد. باری، بر همین اساس و با توجه به جو تبلیغاتی شدیدی که پیرامون ایران اسلامی به‌وجود آمده بیان اعتقادات در قالب آثار هنری نه تنها کار درستی است، بلکه یک واجب کفایی، آن‌هم در این شرایط است. هم‌زمانی میلاد «علی ابن ابی‌طالب(ع)» با اعتراضات مردم به گرانی از یک طرف و هم‌زمانی این دو اتفاق با

فرهنگیان

فرهنگ



پنجشنبه ۱۸ دی ۱۴۰۴



شماره ۴۶۰۲



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۵